

Justice-Oriented Culture vs. Dominant Culture and the Role of Enjoining Good and Forbidding Evil in Citizenship Rights*

SeyedSaeed Zahed Zahedani¹

Abstract

In any social system, mechanisms are required to ensure compliance with norms and regulations, forming the foundation of social control. In an Islamic system, three main factors contribute to social control:

The Islamic government,

The practice of enjoining good and forbidding evil,

Internalized moral regulation.

Faith in monotheism and the motivation for divine closeness serve as the primary bases for individual moral control. At the social level, enjoining good and forbidding evil function as regulatory mechanisms, while at the macro level, the Islamic government oversees societal order. This tri-layered structure contrasts with secular societies, where governance relies primarily on centralized state control. In an Islamic society, which is based on a justice-oriented culture, social and individual responsibility are emphasized, making enjoining good and forbidding evil a critical practice. In contrast, in dominant (secular) cultures, citizenship rights are dictated and enforced through centralized legal frameworks. However, in a justice-oriented culture, religious sources, particularly the Quran, define citizenship rights, with individuals bearing both worldly and spiritual responsibility for upholding them. If individuals neglect these responsibilities, enjoining good and forbidding evil serve as mechanisms to guide and remind citizens of their duties. This study explores how enjoining good and forbidding evil function differently within justice-oriented and dominant cultural paradigms concerning citizenship rights.

Keywords: Enjoining good and forbidding evil, social control, dominant culture, justice-oriented culture, citizenship rights.

* Received: 2024 Dec 04, Accepted: 2025 Feb 16

DOI: 10.22081/jtc.2025.70457.1039

1. Associate Prof. of Sociology, Shiraz University.

zahedani@shirazu.ac.ir

فرهنگ عدالت و فرهنگ سلطه و نقش امر به معروف و نهی از منکر با تأکید بر حقوق شهروندی*

سیدسعید زاهد زاهدانی^۱

چکیده

در هر نظام اجتماعی به منظور تضمین اجرای مقررات و هنجارهای اجتماعی، نظام کنترل اجتماعی شکل می‌گیرد. در نظام اسلامی سه عامل اساسی برای کنترل اجتماعی وجود دارد: الف) دولت اسلامی؛ ب) امر به معروف و نهی از منکر و ج) کنترل باطنی. ایمان به توحید و انگیزه قرب الی‌الله نخستین پایگاه کنترل اجتماعی در وجدان فردی است. در محیط اجتماعی امر به معروف و نهی از منکر عمل می‌کند و در سطح کلان جامعه، دولت اسلامی وظیفه کنترل را بر عهده دارد؛ به عبارت دیگر دولت جامعه را کنترل می‌کند، امر به معروف و نهی از منکر، اجتماع را به نظم در می‌آورد و وجدان فردی، در سطح فردی کار خود را انجام می‌دهد. بنابراین امر به معروف و نهی از منکر در سطح میانی و اجتماع انسانی، عامل کنترل اجتماعی است. فرهنگ حاکم در جوامع سکولار که در اصل واقعیت مشهود را به رسمیت می‌شناسند، نیروی اصلی خود را در راستای کنترل متمرکز دولتی قرار می‌دهد، اما در جامعه اسلامی که بر بنیاد فرهنگ عدالت، استوار است، بر کنترل اجتماع و فرد تأکید می‌شود؛ از این رو «امر به معروف و نهی از منکر» اهمیتی ویژه دارد و واجب برشمرده می‌شود. بنابراین حقوق شهروندی در فرهنگ سلطه، مجموعه قوانین و مقرراتی است که به صورت متمرکز تبیین و کنترل می‌گردد، اما در فرهنگ عدالت‌محور، حقوق شهروندی را منابع دینی به رهبری قرآن کریم معین می‌کند و خود فرد، مسئول دنیایی و بدون شک اخروی اجرای آن خواهد بود. هر گاه فرد این امر را رها کند، امر به معروف و نهی از منکر با زبان خاص و مقررات مخصوص به خود، شهروندان را به مراعات حقوق یکدیگر ارشاد می‌کند. نویسنده در این مقاله ضمن تشریح فضای فرهنگ سلطه و فرهنگ عدالت در ارتباط با حقوق شهروندی به چگونگی عملکرد امر به معروف و نهی از منکر در هر دو نظام فرهنگی می‌پردازد.

واژگان کلیدی: امر به معروف و نهی از منکر، کنترل اجتماعی، فرهنگ سلطه، فرهنگ عدالت، حقوق شهروندی.

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۲

10.22081/jtc.2025.70457.1039

شناسه دیجیتال (DOI):

۱. دانشیار جامعه‌شناسی و رئیس پژوهشکده تحول در علوم انسانی دانشگاه شیراز

zahedani@shirazu.ac.ir

مقدمه

امروزه با گسترش شهرها و شهرنشینی در جهان و نیز توسعه شیوه‌های حکومت مردم‌سالاری، توجه به حقوق شهروندان اهمیت بیشتری یافته است. گسترش شهرهای جهان در سه دوره شتاب بیشتری داشته است: نخستین خیزش برای شهرسازی پس از کشف آهن اتفاق افتاد؛ دومین مرحله رشد شهرنشینی، با گسترش اسلام در سراسر جهان آباد آن زمان همراه بود و سومین مرحله، مرحله پس از انقلاب صنعتی است (Sjoberg, 1960, Ch. 2). با این وصف تا پیش از انقلاب صنعتی و گسترش صنایع جدید در جهان، بیشتر مردم در روستاها و یا شهرهای دارای سابقه سیاسی و فرهنگی، زندگی می‌کردند و با گسترش صنعت و تغییر ترکیب نیروی کار به نفع افزایش کارگران و تکنوکرات‌ها، شهرهای جهان روبه گسترش نهادند. به این ترتیب نحوه زندگی با یکدیگر و رعایت حقوق همسایگان و همشهری‌ها مورد توجه جدی قرار گرفت.

در پایان قرن بیستم نسبت شهرنشینان افزایش خاصی یافت، چنان که امروزه بیش از نیمی از ساکنین کره زمین در شهرها زندگی می‌کنند. شهرها بسته به نقشی که در نظام اجتماعی خود دارند، اغلب محلی برای سکونت و استراحت، کار و تلاش و تفریح و بازسازی روحی و دیگر مقاصد هستند. رعایت حقوق دیگران در این محیط‌های مصنوعی که توسط خود انسان برنامه‌ریزی می‌گردد، از دغدغه‌های اصلی مدیران شهری و اجتماعی امروز جهان است.

شیوه‌های مدیریت شهری در جهان امروز، بیشتر تحت تأثیر فرهنگ غالب جهانی؛ یعنی فرهنگی است که پس از رنسانس در اروپا شکل گرفت و از طریق دانشگاه‌های جهان و نیز نظام‌های کارشناسی وابسته به آن، گسترش یافت. این فرهنگ، بیشترین توجه خود را به واقعیت مشهود قابل لمس معطوف نموده و واقعیت‌های غیب را در حاشیه و به تبع آن قرار داده است. نتیجه چنین سیاست فرهنگی، جهانی شده است که زور در آن حرف اول و آخر را می‌زند و تهدیدهای نظامی، تعادل و امنیت جهانی را تأمین می‌کند. ایالات متحده آمریکا که خود را مدیر دنیا می‌خواند، هر جا که تیغ روابط تحمیلی اش نمی‌برد، با نیروی

نظامی و به بهانه دفاع از دموکراسی وارد میدان می‌شود و می‌خواهد با زور حقوق شهروندان را برآورده سازد. نتیجه این شیوه مدیریت، همان چیزی است که امروز در عراق و افغانستان مشاهده می‌شود و دیروز در ویتنام با شکست مواجه شد.

برخی از عقلای عالم با مشاهده وضعیت موجود، به این نتیجه رسیده‌اند که اتکا به زور و فرهنگ سلطه، مشکلات جهانی را برطرف نمی‌سازد. در میان این دسته از متفکرین، رهبران مسلمانان، نخستین اندیشمندانی هستند که می‌کوشند در این شرایط پیچیده با اتکا به واقعیت غیب و ترویج فرهنگ منشعب از آن، مشکلات جهانی را حل کنند. آنان به دنبال حاکم نمودن «فرهنگ عدالت‌محوری» در سراسر جهان هستند. ابزار گسترش این فرهنگ، بر خلاف تصور زورمداران، به کارگیری زور نیست، رواج حق‌مداری در میان فطرت‌های پاک مردم عالم، راه رسیدن به مقصود این گروه است. این مسیری است که با ابزاری همچون امر به معروف و نهی از منکر طی خواهد شد، همان ابزاری که در جریان مبارزات انقلاب اسلامی، ارتش و نیروهای به اصطلاح امنیتی رژیم تا دندان مسلح شاه را خلع سلاح کرد (زاهد، ۱۳۸۱).

حقوق شهروندی، امروزه گسترده‌ترین بخش از حقوق بشری است؛ زیرا همان طور که اشاره شد بیشتر مردم دنیا ساکن شهرها هستند و روستائینان نیز با فرهنگ شهری و یا در چهارچوب فرهنگ شهری، به حیات خود ادامه می‌دهند. پرداختن به حقوق شهروندی مبتنی بر فرهنگ حق‌مدار، می‌تواند در وهله نخست، ساکنان ایران اسلامی را به حقوق حقه خویش راهبری کند و در درجه دوم به شهروندان عالم نشان دهد که شیوه درست زندگی و رعایت حقوق دیگران چیست. در فرهنگ عدالت و حق‌محور، حقوق شهروندی بر اساس معروف و منکر فطری و حقیقی استوار است. تبیین این نوع از حقوق شهروندی، چراغ هدایتی برای همه جهانیان در گذار به سوی حقوق حقیقی‌شان می‌باشد؛ از این رو پرداختن به این موضوع از ضرورت بسیار برخوردار است.

روش گسترش این فرهنگ و حقوق منتسب به آن در سطح عمومی اجتماعی، امر به معروف و نهی از منکر است. ما در این پژوهش با ارایه نظریه‌ای که درباره فرهنگ، ابعاد و لایه‌های آن طراحی شده است، به بررسی اجزای فرهنگ در دو نظام فرهنگ عدالت‌محور و فرهنگ سلطه می‌پردازیم. سپس در یک مطالعه

تطبیقی، معروف و منکر حقوق شهروندی در این دو نوع فرهنگ تبیین می‌شود و در نهایت، به‌کارگیری امر به معروف و نهی از منکر در این دو نظام مقایسه و تطبیق خواهد شد. در این مقاله می‌کوشیم شیوه تأمین و کنترل حقوق شهروندی را در نظام فرهنگ سلطه با نظام فرهنگ عدالت محور مقایسه کنیم و نقش روش امر به معروف و نهی از منکر در این دو نظام را تشریح نماییم.

نظریه تحقیق

فرهنگ عدالت محور و فرهنگ سلطه

ابتدا لازم است به معرفی فرهنگ سلطه و فرهنگ عدالت محور و مبانی این دو پیردازیم و جایگاه حقوق شهروندی را در این دو فرهنگ مشخص کنیم. برای این کار از تعریف فرهنگ شروع می‌کنیم و ابعاد و لایه‌های آن را معرفی می‌نماییم.

زاهد در سال ۱۳۸۴ در مجله راهبرد یاس نظریه‌ای در مورد فرهنگ ارائه نمود که در سال‌های بعد به تدریج تکامل یافت. در این مقاله، با استناد به این نظریه، به تفکیک دو نوع فرهنگ سلطه و فرهنگ عدالت می‌پردازیم. برداشت وی از فرهنگ «مجموعه ادراکات انسانی است که به توافق جمعی رسیده باشد». زاهد بر اساس آموزه‌های قرآنی، هر انسان را دارای سه ابزار شناخت یعنی حس، عقل و دل می‌داند (مطهری، ۱۳۶۱: ۴۲-۲۷). وی در این باره می‌گوید: «بنا به تعریف فوق، مجموعه ادراکات حاصل از حس، عقل و دل که در یک اجتماع و یا جامعه به توافق رسیده باشد، فرهنگ را به وجود می‌آورد».

بر این اساس مجموعه ادراکات ناشی از حس، محسوسات، مجموعه ادراکات ناشی از عقل، معقولات و مجموعه ادراکات ناشی از قلب را اشراقات یا باورها می‌نامند. اشراقات یا باورها در واقع نظام ارزش‌های هر فرد را تشکیل می‌دهند. در بُعد اجتماعی، مجموعه دریافت‌های حسی یا محسوسات به توافق رسیده جمع، مجموعه تکنولوژی یا فناوری اجتماعی و مهارت‌ها را تشکیل می‌دهد. در اینجا منظور از فناوری، دریافت‌های «چگونگی» انجام کارهای مختلف است و «مهارت»، درجه این چگونگی را به‌طور نسبی بیان می‌کند. مجموعه ادراکات عقلی جمعی، علم و معرفت جامعه را تشکیل می‌دهد و مجموعه اشراقات

یا باورهای جمعی، منتهی به نظام ارزش‌ها و اخلاق جمعی جامعه می‌شود (زاهد، ۱۳۸۴: ۸۴).

بنابر دیدگاه زاهد، فرهنگ هر جامعه را از نظر سطح تحقق و عمق، می‌توان به سه لایه تقسیم کرد: فرهنگ بنیادی، فرهنگ تخصصی و فرهنگ عمومی. فرهنگ بنیادی ریشه‌های اصلی فرهنگ و جهت کلیه عناصر فرهنگی را معین می‌کند. فرهنگ تخصصی زمینه اجرای اهداف فرهنگ بنیادی را تبیین و روشن می‌نماید و فرهنگ عمومی بخش عملیاتی و اجرایی نظام فرهنگی است. نتیجه بنیان‌های فرهنگی معین شده در فرهنگ بنیادی و طراحی‌ها و تبیین‌های فرهنگ تخصصی، در فرهنگ عمومی عملیاتی می‌شود. این سه سطح از فرهنگ را می‌توانیم به سه کرة تو در تو تشبیه کنیم که فرهنگ بنیادی، کرة مرکزی و فرهنگ عمومی، کرة بیرونی را تشکیل دهد (زاهد، ۱۳۸۴: ۸۴).

جهت‌گیری انسان‌ها در هر فرهنگی را گرایش یا ارزش‌ها و اخلاق جمعی رقم می‌زنند. برای عمل نمودن به ارزش‌ها و اخلاق جمعی، لازم است علم و معرفت یا بنیش متناسب با آن به وجود آید و علم به چگونگی عملیاتی شدن آن با فناوری و مهارت‌ها یا دانش عملی مشخص شود. اگر به‌گونه‌ای دیگر به این ابعاد بنگریم، می‌توانیم بگوییم هر عنصر فرهنگی در حوزه ارزش‌ها و اخلاق جمعی (گرایش) قرار دارد که با علم و معرفت (بنیش)، تعریف و تبیین می‌شود و با فناوری و مهارت‌ها (دانش) چگونگی به اجرا در آمدن آن تعیین می‌گردد.

با توجه به اینکه هر فرهنگ، دارای سه بُعد می‌باشد، برای دست‌یابی به الگوی فرهنگی هر جامعه اگر سه بُعد فرهنگ را در سه لایه فرهنگ‌های بنیادی، تخصصی و عمومی ضرب کنیم، ماتریس زیر برای کل مجموعه فرهنگ به دست می‌آید. به بیان دیگر در این ماتریس به دنبال کشف سه بُعد سه فرهنگ بنیادی، تخصصی و عمومی در ارتباط با یکدیگر هستیم، به طوری که سه لایه بودن این سه نوع از فرهنگ نیز فراموش نشود.

جدول شماره ۱ - ماتریس یا الگوی فرهنگ

ابعاد لایه‌های فرهنگ	گرایش (نظام ارزش‌ها و اخلاق جمعی)	بینش (علم و معرفت)	دانش (علم به فناوری و مهارت‌ها)
بنیادی	گرایش بنیادی	بینش بنیادی	دانش بنیادی
تخصصی	گرایش تخصصی	بینش تخصصی	دانش تخصصی
عمومی	گرایش عمومی	بینش عمومی	دانش عمومی

مأخذ: (زاهد، ۱۳۸۴: ۸۵-۸۴، همراه با اصلاحات).

در مطالعه کامل هر فرهنگ و یا پدیده فرهنگی، باید ماتریس فوق از ابعاد لایه‌های آن مطالعه شود. مصداق فرهنگ سلطه را در غرب و نمونه فرهنگ عدالت محور را در شرایط فراهم شده توسط ارزش‌های اسلامی می‌توان ملاحظه کرد. فرهنگ غرب پس از رنسانس، نظام ارزش‌ها و اخلاق بنیادی خود را بر انسان‌گرایی^۱، دنیاگرایی^۲ و لذت‌جویی^۳ بنا کرد و علوم و معارف بنیادی را بر اساس خردگرایی محض^۴ و عقل‌ابزاری تنظیم نمود و فناوری و مهارت‌ها را بر اصل عمل‌گرایی^۵ و اصالت‌فایده^۶ قرار داد. ارزش‌ها و اخلاق تخصصی مبتنی بر بنیان‌های فوق را دانشمندان و دیگر تولیدکنندگان فرهنگی بر دانشگاه‌ها و مؤسسات تخصصی حاکم کردند. علوم و معارف تخصصی از طریق دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی عالی در رشته‌های مختلف بر اساس اصول فرهنگ بنیادی فوق شکل گرفت و گسترش یافت. فناوری و مهارت‌های تخصصی نیز از طریق دانشکده‌های مهندسی و دیگر علوم کاربردی شکل گرفت. نتیجه این تولیدات، علمی با ابزارهای نشر فرهنگ به ارزش‌ها و اخلاق اجتماعی مبدل‌گشت و دانش عمومی مردم را شکل داد و در نهایت شیوه زندگی آنان را تعریف نمود. وسایل ارتباط جمعی، مدارس اعم از ابتدایی، متوسطه و دستگاه‌های هنری و هنرمندان، وسیله‌ای برای مبدل کردن دستاوردهای فرهنگ تخصصی به فرهنگ

1. Humanism
2. Secularism
3. Leisure Seeking
4. Rationalism
5. Pragmatism
6. Utilitarianism

عمومی شدند. در ضمن، تعامل متقابل این پدیده‌ها با یکدیگر فراموش نشود. میان عوامل فوق یک رابطه خطی صددرصد برقرار نیست، بلکه عناصر فرهنگ عمومی به نوبه خود بر فرهنگ تخصصی و آنان بر فرهنگ بنیادی تأثیر گذاشتند (زاهد، ۱۳۸۴: ۸۶-۸۵).

جدول شماره ۲- الگو یا ماتریس اصطلاحات موجود در فرهنگ غرب

ابعاد لایه‌های فرهنگ	گرایش	بینش	دانش کنش
بنیادی	انسان‌گرایی	هستی‌شناسی بر پایه واقعیت مشهود و عقل ابزاری	لذت‌جویی، سودجویی و عمل‌گرایی
تخصصی	شناخت بر پایه تجربه	دانش‌های نظری سکولار	دانش‌های عملی و کاربردی سکولار
عمومی	ارزش‌های اجتماعی	هنجارهای اجتماعی	سبک زندگی مدرن

در فرهنگ اسلامی عناصر جدول فرهنگ متفاوت می‌گردد. جدول زیر با توجه به ارزش‌ها و معارف دینی تنظیم شده است.

جدول شماره ۳- الگو یا ماتریس اصطلاحات موجود در ابعاد لایه‌های فرهنگ اسلامی

ابعاد لایه‌های فرهنگی	گرایش	بینش	دانش کنش
بنیادی	خالقیت ربوبیت تکوینی ربوبیت تشریحی	هستی‌شناسی بر پایه واقعیت غیب و مشهود	عمل‌گرایی تقرب‌جویی عبودیت
تخصصی	شناخت بر پایه تجربه شناخت بر پایه عقل شناخت بر پایه وحی	علم و معرفت‌های نظری اسلامی	دانش‌های نظری اسلامی
عمومی	گرایش به احکام (ارزشی، توصیفی، تکلیفی) الهی	معروف منکرهای دین	سبک زندگی تمدن نوین اسلامی

۱. متن بحث

ادامه این جستار را با این پرسش پی می‌گیریم که چرا این دو فرهنگ متفاوت هستند؟ و ریشه حقوق افراد و شیوه قانون‌گذاری و نحوه اجرای قوانین چگونه است؟

ریشه اختلاف میان این دو فرهنگ، به توجه و اعتقاد آنان به انواع واقعیت بازمی‌گردد. کسانی که به ادیان الهی گرایش دارند و داده‌های دینی را واقعی می‌پندارند، افزون بر واقعیت مشهود قابل لمس و مشاهده، به واقعیت غیب نیز عقیده دارند. آنان منشأ عالم را اراده واقعیت غیب (خداوند تبارک و تعالی) می‌دانند و نگاه خود به عالم را از زاویه نگاه او تنظیم می‌کنند. اما کسانی که اعتقاد به واقعیت غیب را توهم به شمار می‌آورند، تنها به واقعیت مشهود می‌اندیشند و آن را معتبر می‌دانند. در مواقعی نیز که اتکا به واقعیت مشهود، پرسش‌هایشان را پاسخ نمی‌دهد، از زاویه همان واقعیت مشهود به غیب می‌اندیشند و آن را توجیه می‌کنند. برای مثال، ارزش نماز را در حد حرکتی یوگایی برای افزایش آرامش و تمرکز حواس، تقلیل می‌دهند.

گرایش به واقعیت مشهود پس از رنسانس در اروپا رواج یافت. خرافاتی که از ناحیه دین در فضای تاریک قرون وسطا رواج یافته بود، عقلای اروپا را بر آن داشت تا بحث درباره واقعیت غیب را که هیچ مرجع ملموسی برای واری صحت آن نداشتند، کنار بگذارند و هم خویش را مصروف تفکر درباره واقعیت مشهود نمایند. این حرکت در جهان اسلام روی نداد؛ زیرا مسلمانان یک منبع لایزال و مطمئن به اسم قرآن کریم دارند که می‌توانند صحت و سقم همه اندیشه‌های دینی را با آن بسنجند. از این رو تفکر درباره واقعیت غیب و رابطه واقعیت مشهود و غیب با اتکا به ملاک صحت قرآن کریم (که معجزه تغییرناپذیر الهی شناخته می‌شود) در جامعه اسلامی مبنایی منطقی و علمی دارد.

در جامعه‌ای که تنها به واقعیت مشهود می‌اندیشد و یا تنها به این نوع از واقعیت اعتبار می‌دهد، انسان «اشرف موجودات» دانسته می‌شود. اما در جامعه‌ای که واقعیت غیب و مشهود هر دو مورد نظر است، انسان «اشرف مخلوقات» است. وقتی انسان اشرف موجودات در نظر گرفته شود، همه موجودات برای او و در اختیار او خواهند بود و حاکمیت بلامنازع انسان بر دیگر موجودات توجیه می‌گردد. با این تصور،

استفاده این جهانی و بدون قید و شرط انسان از عالم موجودات برای خوش آمد و لذت جویی به راحتی پذیرفته می‌شود. بنابراین در چنین جامعه‌ای هدف زندگی، دنیاگرایی و لذت جویی برشمرده می‌شود.

در جامعه‌ای که واقعیت غیب و واقعیت مشهود هر دو اعتبار دارد، انسان، اشرف مخلوقات است و باید براساس قواعدی که خالق متعال وضع نموده، با جهان رفتار نماید. قواعد وضع شده توسط خداوند تبارک و تعالی، حق خواهد بود و به این ترتیب، خالقیت و ربوبیت تکوینی و تشریحی پایه‌ای‌ترین ارزش‌ها در نظر گرفته می‌شوند.

در جامعه نوع اول، برای استفاده از این جهان باید نظم برقرار شود تا انسان‌ها مزاحم استفاده بیشتر و لذت جویی حداکثری یکدیگر نشوند. پس دنیا به ناظمی نیاز دارد که بر همه انسان‌ها اشراف و مدیریت داشته باشد و هر کس را بر محدوده‌ای مسلط نماید که حق او پنداشته می‌شود. به این ترتیب، نظم دادن به سلطه انسان‌ها بر منابعی که حق آنان خوانده می‌شود، وظیفه دستگامی است که ناگزیر باید بر همه مسلط باشد. از این رو می‌توان گفت کار اصلی این فرهنگ، نظم دادن به سلطه انسان‌ها بر موجودات دیگر است. به همین جهت به این فرهنگ، «فرهنگ سلطه» می‌گوییم.

در جامعه نوع دوم هر انسانی باید بر اساس موازین حقی که خداوند برای او تعیین کرده است، رفتار کند. پس حاکمیت، حاکمیت الهی و قوانین نیز قوانینی است که او وضع کرده است. در این نظام فکری، حتی جانوران نیز از حقوق خاص خود برخوردارند و باید با آنان آن‌گونه رفتار شود که خالق آنان می‌خواهد. در فرهنگ سلطه، مالکیت و به تبع آن تسلط بر موجودات حرف آخر را می‌زند. قواعد و قوانین شهروندی بر اساس حفظ مالکیت و تسلط انسان‌ها بر مایملک خویش استوار است. هنجارهای اجتماعی به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که راه دستیابی به همه موجودات را برای شهروندان، روشن و مشخص می‌کند و هر کس به اندازه استعداد خود بر موجودات جهان اطراف خود می‌تواند مالکیت و در نتیجه تسلط یابد. در چنین نظامی هر شهروند باید راه خود را بر اساس حفظ حریم مالکیت دیگران طی کند و هر چه می‌تواند بیشتر مالک شود. دارایی بیشتر، پشتیبانی قدرت بیشتر را به همراه دارد؛ زیرا نظام چنین تنظیم شده است که از داراها و دارایی‌ها حفاظت کند. به رخ کشیدن دارایی‌ها به منزله به رخ کشیدن قدرت بیشتر اجتماعی است،

بنابراین هر که دارا تر است، منزلت بالاتری دارد. به همین ترتیب ساختار شهری به گونه‌ای تنظیم می‌گردد که تفاوت میان دارایی‌ها را نشان دهد؛ یعنی محله بالای شهر و پایین شهر از یکدیگر تفکیک می‌شود و نسبت ارائه خدمات شهری به هر یک از محلات بر حسب میزان قدرت اجتماعی متفاوت خواهد بود. در یک جمله می‌توان گفت حقوق شهروندی بر اساس میزان دارایی تقسیم می‌شود؛ درست مانند یک شرکت سهامی که هر کس سهم بیشتر داشته باشد، رأی بالاتری دارد.

با توجه به این که شهرها خود، وسیله‌ای برای مدیریت بر منابع تحت سلطه انسان‌ها شناخته می‌شوند، شهروندان امروزی مدیران منابع موجودند و در عصر جهانی شدن، مدیران منابع جهانی شناخته می‌شوند. بدین ترتیب نسبت میان شهرها نیز به نسبت میان مدیران دارا تر و مدیران کمتر دارا تنظیم می‌شود. از این رو شهروندان برخی از شهرها محترم‌تر از شهروندان دیگر شهرها در نظر گرفته می‌شوند. این منطق براحتی سلطه شهروندان یک شهر یا کشور خاص را بر ساکنین دیگر شهرهای عالم توجیه می‌نماید.

رعایت این حقوق با درونی کردن ارزش‌ها در جریان جامعه‌پذیری به منظور استفاده از کنترل باطنی و مهم‌تر از آن با ایجاد یک نظام پلیسی متمرکز انجام می‌شود. ضمانت اجرایی کنترل باطنی هم ترس از همین پلیس متمرکز است (علامه طباطبایی، ۱۳۵۷، ص ۱۶۳). بنابراین می‌توان گفت عمده‌ترین عامل کنترل اجتماعی، نیروی پلیس متمرکز اجتماعی است. در برخی از کشورهای غربی از تذکر شهروندان به یکدیگر هم استفاده می‌شود، اما وظیفه‌ای واجب نیست و به راضی کردن افراد به شناختن حق مالکیت دیگران محدود می‌شود. اگر این کار از روی خیرخواهی هم انجام گیرد، خیرخواهی دنیایی و خودخواهانه است. در چنین فرهنگی حق مالکیت دیگران را رعایت می‌کنی تا حق مالکیت خودت رعایت شود. بنابراین در فرهنگ سلطه نیز می‌توان از امر به معروف و نهی از منکر استفاده کرد، اما این کار، امری پلیسی در نظر گرفته می‌شود نه عملی از روی خیرخواهی و بدون چشم‌داشت دنیایی. در این نوع فرهنگ، کنترل و هدایت افکار عمومی در دست رسانه‌های جمعی است و یکی از ارکان اصلی در اداره جامعه، هدایت این رسانه‌ها در راستای منافع مالکان ثروت بیشتر است. رسانه‌ها سیاست‌های بزرگ مالکان را توجیه می‌کنند و پلیس قاهر، آن را عملیاتی و اجرا می‌نماید.

در فرهنگ عدالت محور، بهشت و دوزخ، مقصد نهایی انسان‌ها برشمرده می‌شود، به این ترتیب که کنترل‌کننده باطنی به واقعیات مشهود وابسته نیست. قرب الهی و کسب منزلت از نزدیک شدن به خداوندِ تبارک و تعالی نیز از دیگر انگیزه‌های (علامه طباطبایی، ۱۳۵۷، ص ۱۶۰) موجود در فرهنگ عدالت برای رعایت تقوا یا به بیان دیگر هنجارهای اجتماعی و فردی است «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» (حجرات/۱۳). حقوق شهروندی در یک جامعه اسلامی به وسیله دانش فقه از قرآن کریم و سیره معصومین استخراج می‌شود، بنابراین به منافع فردی و گروهی وابسته نیست، بلکه دستور الهی است. این قوانین، متضمن حق و عدل است. اجرای قوانین، موجب عزت دنیایی و اخروی می‌شود. دلالت دیگران به اجرای قوانین نیز بنا بر وظیفه واجب «امر به معروف و نهی از منکر» موجب تقرب، و در نتیجه، عزت است. به این ترتیب کنترل باطنی با کنترل اجتماعی دست در دست یکدیگر به ایجاد نظم در جامعه کمک می‌کنند.

قوانین فقهی در فرهنگ عدالت محور، نه تنها رابطه بر حق میان انسان‌ها، بلکه میان انسان‌ها و دیگر موجودات را نیز بیان می‌کنند. برای مثال هیچ کس حق ندارد خانه‌ای بسازد که بر خانه دیگران اشراف داشته باشد. رعایت این قاعده، نظم نوینی را در شهرسازی موجب می‌شود که متأسفانه امروزه از آن فاصله بسیار داریم. با رعایت این قانون، حفظ حریم خصوصی شهروندان در محل سکونت‌شان تضمین می‌شود. حال این شهروند دارا باشد یا ندارد، تفاوتی ندارد و اعمال این قانون، وظیفه دولت اسلامی است.

در محدوده میانی، یعنی در سطح اجتماع نه جامعه، جلوه دادن داریی‌ها در نظام عدالت محور مذموم است. بنابراین کسب قدرت و اعتبار بر اساس جلوه مالکیت، مذموم می‌شود. در چنین فرهنگی هر کس قوانین الهی را بهتر رعایت کند، شایسته‌تر از دیگران است. بنابراین اعتبار اجتماعی به تبعیت بیشتر از قوانین است. امر به معروف و نهی از منکر دلالت یکدیگر به رعایت قوانین است؛ از این رو می‌توان گفت امر به معروف و نهی از منکر هدایت افراد به سوی منزلت اجتماعی بالاتر است. با درک این مطلب، امر به معروف و نهی از منکر با رعایت قواعد آن خیرخواهی تلقی می‌شود و موجب انس و الفت بیشتر اجتماعی می‌گردد، یعنی ضمن سفارش به نظم، انسجام اجتماعی را هم بالا می‌برد.

نتیجه گیری

بر اساس آنچه گفته شد و با توجه به نظریه این تحقیق، می توان الگوی فرهنگی حقوق شهروندی در دو نظام سلطه و نظام اسلامی را به شرح جدول زیر خلاصه و ارائه نمود:

جدول شماره ۴ - الگوی فرهنگ حقوق شهروندی نظام سلطه و نظام اسلامی

ابعاد لایه های فرهنگ حقوق شهروندی	گرایش یا نظام ارزش ها و اخلاق جمعی	بینش یا علم و معرفت	دانش کنش یا فناوری و مهارت ها
بنیادی	فرهنگ سلطه	مالکیت (خصوصی یا اشتراکی)	حراست از دارایی و حفظ حقوق مالک
	فرهنگ اسلامی	کسب و مدیریت الهی اموال (رزق حلال)	رعایت تقوا در رفتار با دیگر شهروندان برای تقرب بیشتر
تخصصی	فرهنگ سلطه	مبانی حقوق سرمایه داری و یا مالکیت اشتراکی	نظام حقوقی انگلوساکسون و دادگاه های مبتنی بر هیأت منصفه تربیت شده با فرهنگ سلطه
	فرهنگ اسلامی	مبانی و مبادی علم فقه	احکام مربوط به حقوق شهروندی و دادگاه های شرع
عمومی	فرهنگ سلطه	هنجارهای اجتماعی مبتنی بر تقدس مالکیت و حریم خصوصی	نظام عملی حقوق شهروندی مبتنی بر تمایزات مادی (ثروت و/یا قدرت)
	فرهنگ اسلامی	رعایت حقوق شهروندی اسلامی	نظام عملی حقوق شهروندی اسلامی (مبتنی بر تقوا)

بر پایه آنچه گفته و تحلیل شد، در جامعه اسلامی یا فرهنگ عدالت محور برای اجرای وظیفه کنترل اجتماعی از سه طریق اقدام می شود: کنترل باطنی در حیطه فردی، امر به معروف و نهی از منکر در محدوده اجتماعی یا میانی و کنترل دولت در مقیاس جامعه یا ساختار کلان اجتماعی. در فرهنگ سلطه،

کنترل اجتماعی با استفاده از رسانه‌های جمعی و تبلیغات به سازمانی متمرکز به نام پلیس سپرده می‌شود که همه قدرت‌های اجتماعی را پشتیبان خود دارد و می‌کوشد میزان سلطه افراد جامعه را بر مادیات دنیا نظم بخشد. مبنای این انتظام، حق مالکیت افراد بر دارایی‌هایشان می‌باشد.

حقوق شهروندی در نظام سلطه بر اساس مالکیت بر دارایی‌ها تنظیم می‌شود. در فرهنگ عدالت محور این حقوق بر اساس آنچه خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم و سیره معصومین بیان می‌دارد، معین می‌شوند. هر چند در فرهنگ عدالت، حق مالکیت محفوظ است، اما نظام حقوق شهروندی بر مبنای آن تنظیم نمی‌گردد، بلکه بر اساس خواست خدا در نحوه اعمال حق مالکیت نظم می‌یابد. در واقع اعتقاد بر این است که انسان، جانشین خداوند در اعمال مالکیت است. در نظام سلطه، اعتبار اجتماعی، مبتنی بر مقدار دارایی است، اما در فرهنگ عدالت محور، این منزلت بسته به میزان تقید و پیروی از قوانین الهی شکل می‌گیرد. امر به معروف و نهی از منکر در نظام مبتنی بر فرهنگ سلطه، هم‌دستی با اقتدار مالکیت و وسیله‌ای برای اعمال سلطه تلقی می‌شود، اما در فرهنگ عدالت محور، هدف از امر به معروف و نهی از منکر، اجرای قوانین الهی یعنی دلالت به سوی کسب منزلت و اعتبار اجتماعی بیشتر است و در نتیجه موجب انس و الفت و نیز انسجام اجتماعی بالاتر می‌باشد. به بیان دیگر در فرهنگ سلطه، امر به معروف و نهی از منکر، تهدیدی برای حقوق انسانی و تحدیدی برای حقوق مادی شهروندی است، اما در فرهنگ عدالت، امر به معروف و نهی از منکر گشایشی برای افزایش حقوق شهروندی بهمی‌آید. بنابراین فرهنگ عدالت محور زمینه مساعدی برای اجرای امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد. پس لازم است در این خصوص زمینه‌سازی لازم صورت گیرد و این خود، موضوعی برای تحقیق‌های بعدی می‌باشد.

منابع و مآخذ

۱. زاهد، سعید (۱۳۸۱). جنبش‌های اجتماعی معاصر ایران. تهران: انتشارات سروش و کتاب طه.
۲. زاهد، سعید (۱۳۸۴) «در باب توسعه فرهنگی در ایران». راهبرد یاس. سال اول. شماره سوم. صص ۸۱-۹۲.
۳. زاهد، سعید، (۱۳۸۶) «مهندسی فرهنگی در ایران». مجموعه مقالات اولین همایش ملی مهندسی فرهنگی (جلد سوم). شورای عالی انقلاب فرهنگی. صص ۲۹۵-۳۰۶.
۴. زاهد، سید سعید (۱۳۹۵). «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت فرهنگی». مجموعه مقالات پنجمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت. انتشارات مرکز اسلامی اسلامی ایرانی پیشرفت. صص ۳۳۵-۳۵۰.
۵. طباطبایی، علامه محمد حسین (۱۳۵۷). ترجمه تفسیر المیزان. (جلد هفتم). قم.
6. Sjoberg, Gideon (1960). The Preindustrial City. New York: The Free Press.